

# کتاب سوزانی

در

## صدر اسلام

در انجمنی از مشاهیر فضلا و شعرای طهران یکی از استادان بنام، بنا به درخواست حاضران قطعه شعری از آثار دوران جوانی خود را خواند که در آن به کتاب سوزانی مسلمانان در صدر اسلام اشاره‌ای رفته و گله کرده بود که چرا مجاهدان اسلامی آثار علمی و ادبی ایران قدیم را طعمه آتش کردند. یکی از مستمعان این نسبت را انکار کرد و از گوینده مطالبه سند نمود. سخن از عبدالله طاهر امیر خراسان و سوختن و امق و عنذای پهلوی به دستور خلیفه در میان آمد.

در گوشه مجلس نشسته و به این گفت و شنید گوش فرا داده بودم. پیش خود اندیشیدم چرا مسلمانان که حرمت کتاب و اهل کتاب را بر رعایت جاناب مردم دیگر مقدم میداشتند و در حل مشکلات مرآجه به کتاب را توصیه میکردند. خود با کتاب چنین دشمنی میورزیدند و به نابودی آن همت میکشیدند. با خود گفتم اسلام دینی است شامل نظام خاص زندگانی اجتماعی و همه مسائل مربوط به این روش از زندگانی تازه‌دار دستور و احکام خود پیش بینی کرده است. بنابراین ممکن نیست امر آثار بازمانده از اقوام و پیروان ادیان دیگر را بی تکلیف گذاریم و به تشخیص افراد قوی یا ضعیف رها کرده باشد. درصدد برآمدن ریشه اصلی چنین نسبت ناپسندیده را در کتاب و سنت و اخبار و اسناد

قدیم بجویم و به اساس این اقدام یا اتهام پی بیرم .  
 در قرآن و حدیث کوچکترین مجوزی برای چنین عملی به دست  
 نیاوردم ، بلکه در جستجو برعکس قرائن و شواهدی به دست افتاد که حرمت  
 آثار مکتوب و ملفوظ علما را توصیه میکند و برای علم و علما ارزش خاصی  
 قایل می شود و در این کار نظر تمییزی به مسلمانان و نامسلمانان ندارد . پس  
 کتابی که وسیله انتقال و حفظ دانش است اصولا مشمول همین حکم میشود .  
 در دستور العملهای خلفا به فرماندهان اعزامی بسوی کشورهای دیگر  
 برای جهاد در راه دین ، همواره محافظت آثار دینی و عمرانی هر محلی توصیه  
 میشده و در عهدنامههای مختلفی که میان این سرداران با مردم شهرهای مصر  
 و سوریه و فارس و بحرین و عراق و آذربایجان بسته شده همواره نگهداری  
 آثار و مراعات اعتقادات و عبادات مردم بومی مواد اساسی این پیمانها را  
 تشکیل میداده است .

در اسناد اولیه فتوح و مغازی و سیر و تواریخ که از سده دوم هجری  
 بدین طرف ، صورت مدون آنها برای ما به یادگار مانده است ، کوچکترین  
 اتفاقی که نمونه چنین عمل نامطلوبی محسوب گردد ، در اینگونه مدارک اصلی  
 دیده نمی شود . عیسویان مصر و شام در همین زمینه آثاری نوشته و به یادگار گذاشته اند  
 اما در هیچ يك از آنها اشاره ای به حدوث چنین اتفاقی نرفته است . در  
 مجموعه آثار تاریخی و جغرافیائی و قصص و روایات ادبی منقول از سده دوم  
 تا ششم هجری هنوز واقعه ای که حکایت از سوزاندن و به آب افکندن آثار  
 اوایل و کتب قبل از اسلام باشد دیده نشده است . در صورتی که از اینگونه  
 اقدامات در مورد آثار اسلامی ، شواهد متعددی در دست داریم . بخصوص در دوره  
 غلبه ترکان از سده پنجم بیعد بردستگاه حکومت در نواحی مختلف که برای  
 حمایت و مساعدت مذهب مختار خود ، نسبت به پیروان و آثار مذاهب دیگر  
 از هیچگونه سختی و بدرفتاری دریغ نمیورزیدند .

علاوه بر اینها در سده پنجم که صلیبیان به سواحل شام و فلسطین قدم  
 نهادند . و به محاصره شهرها پرداختند ، هنگام دست یافتن به آن شهرها

از کشتن و سوختن و ویران کردن و ربودن پروا نمی کردند.  
در کارنامه‌های منظوم و مثنوی که صلیبها برای این پیروزی‌ها ترتیب  
داده و بهادروپاقرستاده‌اند و هم‌اکنون ترجمه‌های آنها را میتوان دید و سنجید،  
سخن‌آزریختن خون ده‌ها هزار نفر مسلمان در بیت المقدس و سوزاندن بزرگترین  
کتابخانه آن عصر در طرابلس شام با صدها هزار کتاب رفته است.

بدیهی است صد سال بعد که مسلمانان توانستند شهرها را از چنگال  
خون‌آلوده این گروه بیرون آورند، بر اصول عدل و رأفت و رحم و مروت عمل  
کردند. ولی آن خوی کینه‌ورزی و دشمنی که بر سران صلیبی چیره شده بود تا  
صدهای بعد هم مسبب همانگونه اعمال، زیر عنوان انگیزسیون یا تفتیش عقیده  
مذهبی دیگران میگردد.

در آغاز صده هفتم که ایلغار مغول آغاز گردید طلیعه پیشرفت و غلبه آنها  
بر شهرهای ماوراءالنهر و خراسان وری شامل فجایمی از نوع اعمال جنگجویان  
صلیبی بود.

زیرا سرانگشت عوامل عیسوی مشرق و مغرب از داخل و خارج، در تحریک  
این ماده مخرب اثر مستقیم داشت و کسی که حوادث یورش چنگیز تا فتح  
بنداد و تصرف شام تا واقعه عین‌الجالوت را در شمال فلسطین به دقت دیده باشد  
میداند که این حرکت از مشرق به مغرب دنبال رو همان حرکت صلیبی قبلی  
از طرف مغرب به مشرق در دو صده پیش بوده است.

بنابر این قضیه سوختن و به آب افکندن و ویران کردن از اواخر صده  
پنجم در ممالک اسلامی تا نیمه صده هفتم هجری امسری متداول و معروف  
بود.

چنان که ذکر کردیم در اسناد تاریخی صده دوم تا پنجم هجری چنین  
اقداماتی از طرف مسلمانان بر ضد نامسلمانان ثبت نشده است. مگر ابوریحان  
بیرونی که درباره خوارزم نوشته قتیبه بن مسلم والی ماوراءالنهر زبان خوارزمی  
را با نابود کردن عوامل حفظ آن از میان برد. در صورتی که خود بیرونی در  
آثار الباقیه از زبان خوارزمی و سغدی در زمان تألیف کتاب خود مانند زبان زنده‌ای

سخن میگوید و الفاظ نجومی از آنها نقل می کند و صد سال بعد از او هم زمخشری لغت شناس بزرگه خوارزم، مقدمه الادب عربی و فارسی خود را بر زبان خوارزمی ترجمه میکند و دیری بعد از او مینگریم مفردات زبان خوارزمی را در متون کتب فقهی وارد میکنند و این قرائن بر استمرار وجود زبان خوارزمی تا هنگام پایان مرفول دلیل مثبت اقامه میکند در صورتی که سخن ابوریحان مبتنی بر هیچگونه سابقه کتبی تاریخی نبوده است.

اما موضوع حریق کتابخانه های اسلامی به سعی صلیبیان و مغول دنیاالدروکار ایشان، چنان که گفته شد عملی مسلم و غیر قابل انکار بوده است. تا آنکه در نیمه اول صدۀ هفتم سه تن در سوریه، يك مسیحی و يك مسلمان و يك مؤلف ناشناس نسبت سوختن کتابخانه اسکندریه مصر را به عمر و عاص داده اند که به امر خلیفه دوم کتابها را در میان گرما به های اسکندریه تقسیم کرد تا بسوزانند. این سه مؤلف قریب العهد؛ یعنی عبداللطیف بغدادی و قفطی و ابن عبری که به ترتیب راوی این داستان بوده اند، به هیچ سند و مدرک متقدم بر زمان خود اشاره نکرده اند. وقتی قیصر مصر را گشود و اتوان و کلتوپاترا را بعد از کارزاری سخت بشکست، در موزه و کتابخانه اسکندریه چیزی از آثار گران بهای دوره بطالس از حریق جان به در نبرده تا جزو غنایم جنگی به روم ببرد و این کتابخانه بعدها هم چندان دستخوش سوختن و ربودن و پراکندن در طی سالیان دراز شده بود که در محل آن از یادگارهای گذشته چیزی بر جا نبود که عمر و عاص در باره آن از خلیفه کسب دستوری بکنند.

عبداللطیف و قفطی نمی دانستند و ابن عبری اگر هم می دانست نمیگفت که در فاصله زمان ثمودور تا هراکلیوس در کشورهای متمدن حوزه مدیترانه آثار فلسفی و علمی همه جا محکوم بنا بودی شده بود تا در برابر تعلیمات کلیسا چیزی در دست مردم از آثار بومی قدیم حکمای یونان باقی نمانده باشد.

اگر اسلام هم مانند مسیحیت آثار عقلی و فکری پیش از خود را محکوم به نابودی می کرد ناگزیر سر نوشت علم و فلسفه در ممالک اسلامی

تظیر همان وضعی را پیدا می کرد که در قلمرو دین عیسوی داشت .

پس این نهضت علمی و فلسفی سریع که در نیمه دوم قرن اول هجری با ترجمه آثار پهلوی و یونانی به عربی برای خالد بن یزید و هشام بن عبدالملک آغاز گشت، در طی یکصدسال نمیتوانست به اوج کمال خود در عهد مأمون برسد و راه را برای ظهور دوره طلایی سده چهارم هجری بگشاید .

در اینصورت باید ایراد چنین نسبتی را در دنباله کارهای نامطلوب جنگجویان صلیبی و مغول محصول و مخلوق مقتضیات زمان و القاهات دیگران برای تخفیف شدت عیب این امور به حساب آورد .

این روایت که نه تاریخ مصر قبل از اسلام بدان زمینه می دهد و نه تواریخ مسلمان و قبطی بعد از اسلام درباره آن اشاره ای کرده اند برای مأمور معلوم نیست از مغز کدام مغرض برای کاستن درجه نفرت عمومی از اعمال عیسویان در شام ساخته و پرداخته شده و در آثار این سه نفر همقرون همبصر در يك زمان راه یافته است ...

در دنباله این روایت، گویی زمینه مناسب برای بوجود آمدن ظواهر آن آماده شده چنان که در سده نهم یعنی هشتصد و کسری سال بعد از فتوحات اسلامی بدون ذکر ماخذ روایت، این خلدون مغربی در مقدمه تاریخ خود و دولت شاه سمرقندی در تذکره خود سخنانی بر همین شیوه راجع بکتاب سوزانی نوشته اند. دولت شاه مطلب را در کتاب تذکره الشعرا چنین می گوید:

«و نیز حکایت کنند که امیر عبدالله طاهر که بروزگار خلفای عباسی امیر خراسان بود روزی در نیشابور نشسته بود . شخصی کتابی آورد و به تحفه پیش او بنهاد .

پرسید که این چه کتابیست؟ گفت قصه و امق و عذراست و خوب حکایتی است که حکما به نام شاه انوشیروان جمع کرده اند . امیر عبدالله فرمود که ما مردم قرآن خوانیم و از غیر قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمی خواهیم . ما را از این نوع کتاب درکار نیست و این کتاب تألیف مفاست و پیش ما مردودست و فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد که در قلمرو من هرجا

که از تصانیف و مقال عجم کتابی باشد جمله را بسوزانیدند. از این جهت تا روز آل سامان، اشعار عجم را ندیده‌اند.

اگر این روایت تنها مأخذ فارسی برای نسبت کتابسوزانی به مسلمانان سلف نبود، بر کاغذ و قلم و مداد درینم می‌آمد که به مصرف رونویس برداشتن از آن برسد.

دبیر پای این چند سطر فقط يك عبارت درست هست و آن امیر خراسان بودن عبدالله طاهر است. عجب است این عبدالله طاهر همان ایرانیزاده‌ای است که از پرتو خدیبه به مأمون، خود و پدرش به امارت خراسان و شرطه بغداد و امارت مصر رسیدند و این مأمون همان کسی است که ولع او به نقل و جمع آثار اوائل تا درجه شیفتگی می‌رسیده است در فهرست ابن ندیم و مقدمه جاودان خرد هوشنگ و کتاب دینکرد پهلوی داستان‌ها از عشق و علاقه مأمون به آثار پهلوی و یونانی ذکر شده است که نشان میدهد عبدالله طاهر زیر دست او اگر کتابی مانند وامق و عذرا به دست می‌آورد بایستی آن فوراً پیش او بفرستد.

این عبدالله طاهر که دولتشاه به او چنین نسبت میدهد که میگفت غیر از قرآن و حدیث پینمبر چیز دیگری نمی‌خواهیم برای رفع نیازمندی کشاورزان خراسان دستور داده بود، همه رسوم و اصول مربوط به کاریزها را گرد آورند و کتاب کاریزنامه‌ای به زبان عربی جهت دستور العمل عمومی تدوین میکرد. اگر وامق و عذرا را او به آب افکنده بود پس ترجمه عربی ابوریحان و ترجمه شعر فارسی عنصری از روی کدام اصل صورت گرفته بود و در صورتی که همه تصانیف و مقال عجم را دستور داده بود بسوزانند آیا این کتاب دینکرد را در همان زمان ممکن بود بجای اوستا از روی چه کتابی تلخیص و تدوین کنند و این متون متعدد پهلوی که در دست مردم باقی مانده است از کجا بوجود آمده است؟ برای اینکه مشت دروغگو باز شود اجازه بدهید این عبارت را از مسالك الممالك اصطخری که در نیمه اول سده چهارم یعنی صد و پنجاه سال بعد از عبدالله طاهر و پانصد سال قبل از دولتشاه تألیف شده برای درک حقیقت

امر نقل کنم :

در فارس از ملت‌های دیگر، یهود و نصاری و مجوس به سر می‌برند ، در آن جا از صابی و (جهود) سامری کسی نیست. از مخیله‌های دیگر هم کسی آشکارا وجود ندارد.

بیشتر از همه افراد ملت‌های دیگر، مجوس هستند که از حیث عدد بر همه ملت‌های دیگر افزونند اما مرتبه نصاری بعد از آنان است و یهود در مرتبه سوم قرار دارند.

اما کتاب‌های مغان و آتشکده‌ها و مذاهب مختلف ایشان و آنچه که در روزگار پادشاهان خود بر آن بوده‌اند و به میراث برده‌اند ، همه در دست ایشان موجود است و بدان متدین هستند. مجوس در هیچ ناحیه ای بیش از فارس نیستند. زیرا در آن جا مرکز پادشاهان و ادیان و کتاب‌های ایشان است. باز راجع بوضع آتشکده‌های آن روز فارس در همین کتاب چنین نوشته است :

و اما آتشکده‌های فارس از اندازه شمردن و بخاطر سپردن من بیشتر است .

زیرا شهری و روستایی و ناحیه‌ای از فارس نیست که در آن شماره بسیاری از آتشکده‌ها نباشد، مگر اندکی. معروفترین آنها عبارتند از آتشکده کاریان که معروف به بارنواست و آتشکده‌ای در خره منسوب به دارایان که مجوس درسوگندها بدان قسم یاد می‌کنند. و آتشکده ای نزدیک پایاب گود که بارین نام دارد. کسی برای من گفت که بر آن آتشکده دیده به خط و زبان پهلوی نوشته‌اند که سی هزار درهم صرف بنای آن شده است و آتشکده‌ای بر در شهر شاپور موسوم به شیر خشین، و آتشکده دیگری بر دروازه ساسان از شهر شاپور موسوم به گنبد کوس و آتشکده ای در کازرون معروف به جفته، و در همان جا آتشکده دیگری است به نام کلازن. در شیراز آتشکده‌ای است معروف به کارنیان و دیگری معروف به هرمز. بیرون دروازه شیراز دهی است معروف به برکان، در آن آتشکده‌ای است موسوم به مسوبان و هرزنی که در حال آبستنی یادستان کارزشتی

از او سرزند تا باین آتشکده نیاید و با پادیاب گاو به دستور هیربدان خود  
را پلاک نمکند پاک نمی‌شود.

اگر عبدالله طاهر در آن روز چنان گفته و چنانکه دولتشاه گفته، کرده بود  
بطور مسلم دو قرن بعد چنین وضعی نمی‌توانست وجود داشته باشد.

در این باب گفتنیهای مینمی برسند و دلیل کم نیست ولی تنها به نقل  
و در قول دولتشاه پره‌ا ختیم که تنها سند زبان فارسی برای این نسبت بیجا  
مرفی می‌شود ...

در صورتی که مردم عادی یا عوام به چنین اشتباهی دچار گردند و بر  
زبان آورند، موضوع قابل اغماض می‌باشد. ولی جای اظهار تاسف است که  
فضلالی آزموده کشور ما خود را از دستبرد القای چنین وهما و افسانه‌ها حفظ  
نکرده باشند.

۱۳۵۱/۱۰/۱۱

محمد محیط طباطبائی

